

جناب آقای نیکویی

نوشته‌اید:

«من نه در بحث نحوه تشخیص / تصدیق معجزه، و نه در بحث دلالت معجزه بر صدق دعوی نبوت، مدعیات و استدلال‌های شما را قانع‌کننده نیافتم. اما اگر اشتباه نکنم، گویا شما گمان می‌کنید که اگر ما در این مرحله به توافق نرسیم نمی‌توانیم بحث را ادامه دهیم و وارد موضوع تحدی قرآن شویم. باید بگویم چنین نیست. اولاً می‌توان فرض را بر این قرارداد که مقدمات شما درست هستند و بر مبنای همین فرض، بحث را پیش برد. یعنی شما باید نشان دهید که قرآن معجزه است یا به تعبیر دیگر کلام خداست.»

توقع این بود که در تایید یا رد مطالبی که در یادداشت قبلی به عنوان مقدمه بسیار مهم عرض کردم چیزی بگویید که بالاخره آیا هویت شخصیتی پسین بودن قرآن که هویتی سهل ممتنع است (یعنی در عین وضوح و سادگی، تحلیل آن بسیار پیچیده است) مورد تفاهم واقع شده است؟ نه اینکه دوباره فقط مسائل قبلی را متذکر شوید. قبلاً توضیح داده شد که فرض مقدماتی که اصل موضوع است و می‌توان با آنها بحث را پیش برد، تفاوت دارد با مقدماتی که مبادی تصویری بحث است؛ چگونه ممکن است بدون تفاهم در تصور مشترک از مسأله مورد بحث، انتظار پیشرفت بحث داشت؟

آن یکی شیری است که آدم می‌خورد و آن دگر شیری است که آدم می‌درد

اما از آنجا که سعی کردم تصور صحیحی از موضوع بحث ارائه دهم می‌توان گفت که با فرض این توضیحات، ناظرین محترم میتوانند نسبت به دلیل‌هایی که ارائه میشود قضاوت خود را داشته باشند. در یادداشت اول نکاتی را ابتدا به عنوان مقدمات تصویری مطرح کردم. خلاصه‌ای از آنها و ثمره‌اش را در بحث (صرفاً با ارجاع به مطالب قبلی) عرض می‌کنم تا اگر شما هم می‌خواهید فرض را بر درست بودنش بگذارید برای خوانندگان محترم هم معلوم باشد فرض را در کجاها بر درست بودن گذاشتید تا بعداً از این فرضتان برنگردید و سپس سراغ ادله تحدی می‌روم. مواردی که بیان شد بدین قرار است:

### ۱. چگونگی دلالت معجزه بر صدق نبی (چگونگی دلالت تحدی)

پیامبر ادعا می‌کند یک ارتباط خاصی با خدا دارد که دیگران ندارند (وحی)؛ سپس با نشان دادن یک ارتباط خاص دیگر (= معجزه، کار خارق‌العاده‌ای که مغلوب واقع نمی‌شود، که حکایت از ارتباط ویژه آن شخص با خداوندی که هرگز مغلوب واقع نمی‌شود دارد)، صدق آن ادعا را اثبات می‌کند؛ یعنی یک ارتباط خاص دیگری با خدا را به ما نشان می‌دهد تا معلوم شود آن ارتباط اولی هم که گفته واقعا در کار بوده است (توضیح در یادداشتهای ۱ و ۲). این درباره عموم معجزات است؛ اما تفاوت قرآن

با سایر معجزه‌ها در این است که در آنها، ارتباط ویژه مورد ادعا (وحی)، غیر از ارتباطی است که علامت صدق آن است (معجزه). اما در خصوص قرآن، این دو یکی شده‌اند، یعنی خود متن نازل شده توسط وحی به عنوان معجزه اعلام شده است. یعنی نحوه دلالت قرآن کریم بر صدق ادعای نبوت حضرت محمد ص این گونه است که: وی ادعا می‌کند یک ارتباط خاصی با خدا دارد که دیگران ندارند (وحی)؛ سپس مابه‌ازای آن ارتباط خاص را به ما نشان می‌دهد، تا ما با بررسی خود آن ببینیم که آیا مغلوب واقع می‌شود یا نه، که اگر دیدیم مغلوب نمی‌شود می‌فهمیم از جانب خداوند مغلوب‌ناشدنی است؛ و از این رو، خودش، علامت و نشانه و دلیل بر صدق وجود ارتباط مورد ادعای وی است. (توضیح در یادداشت ۱)

نکات تکمیلی‌ای که در توضیح این مقدمه، در رفت و برگشتهای بین ما، بیان شد این است که:

الف. مقصود ما از معجزه یعنی انجام دادن کار خارق‌العاده‌ای که سایر انسانها از انجام آن ناتوان‌اند همراه با ادعای نبوت (توضیح در یادداشت‌های ۱ و ۲ و ۴ و ۶)؛ پس:

الف. ۱. انجام کار خارق‌العاده حتماً باید با ادعای نبوت همراه باشد تا در بحث معجزه وارد شود.

الف. ۲. انجام کار خارق‌العاده حتماً باید با تحدی (ادعای اینکه شما نمی‌توانید انجام دهید، و اگر می‌توانید به میدان بیایید) همراه باشد تا دلالت بر نبوت داشته باشد.

ب. سنخ تحدی، یک مبارزه‌طلبی و در افتادن با متخصص است، نه در افتادن با عوام. و متخصص، اگرچه نه معصوم است و نه آگاه از تمام رمز و رازهای سیستم مورد نظر خود، اما به طور واضح و دقیق، محدودیتهای سیستم مورد نظر خود را می‌شناسد. (توضیح تفصیلی در یادداشت‌های ۳ و ۴ و ۵ و ۶)

ج. سنخ تحدی و مبارزه‌طلبی، سنخ استدلال تجربی است که اثبات و رد در آن، در حد کفایت شواهد است، نه استقرای تام و ریاضی. یعنی برای اثبات یا رد یک مطلب نیاز نیست همه افراد در همه زمانها و همه مکانها درباره آن موضوع نظر بدهند؛ بلکه تحقیق تا جایی پیش می‌رود که جامعه علمی شواهد مدعا را برای قبول مدعا کافی ببیند. (توضیح تفصیلی در یادداشت‌های ۴ و سپس پاسخ برخی اشکالات در یادداشت‌های ۵ و ۶)

۲. فهم مقصود از «حقیقت قرآن» که محل ادعا به عنوان معجزه قرار گرفته است (قرآن چگونه چیزی است که انتظار دارند ما مثل آن را بیاوریم).

قرآن هویت شخصیتی پسین دارد (توضیح تفصیلی در یادداشت ۸)، نه صرفاً هویت شخصی وابسته به زمان و مکان؛ از این رو، خود همان قرآنی که بر پیامبر ص نازل شده در اختیار ماست؛ به تعبیر دیگر، اگر خود همین قرآنی که در دست ماست نتواند مغلوب‌ناشدنی بودن خویش را اثبات کند، معجزه بودنش منتفی می‌شود.

۳. فهم مقصود از «مثل»: آن چیزی که آوریم اگر چگونه باشد می‌پذیرند که «مثل» قرآن است. بحثی درباره نحوه استدلال کردن در مقام تحدی؛ و پاسخ به این پرسش که آیا تحدی بار استدلال را بر دوش مخاطب می‌گذارد؟

با توجه به اینکه این مبارزه طلبی یک مواجهه تجربی است نه بررسی عقلی محض، ضابطه مثل بودن را باید در عرف عقلا جستجو کرد: مثل یک چیز، همان چیزی است که وقتی به عرف عقلا عرضه شود، آن را به عنوان مثل قلمداد می‌کنند. اکنون آنچه به عنوان معجزه ارائه شده، یا به نحوی است که هر مخاطبی می‌فهمد که آوردن مثل آن، خارج از توان متعارف بشر است، یا این گونه نیست، بلکه آن را از سنخ چیز خاصی (مثل چیز خاصی) می‌دانند، و اینجاست که مخاطب معجزه برای آوردن «مثل» آن (= آنچه عرف عقلا، آن را مثل و هم‌سنخ آن بدانند) اقدام می‌کند. وقتی که «مثل» آورد، از این‌جا به بعد به عهده مدعی معجزه است که نشان بدهد که آن چیزی که برای مقابله آورده شده، مثل معجزه وی نیست؛ وگرنه شکست خورده است. در واقع، هر شخص و شخصیتی یک رمز اصلی و لایه مرکزی دارد که حقیقتش در گرو آن است؛ در عین حال شئون متعددی دارد، که چه‌بسا در نگاه اول برای هرکسی یک شانس توجه را جلب کند. گاه مخاطب، دقیقا آن لایه مرکزی را متوجه می‌شود، که در این صورت یا تسلیم می‌شود و یا مثل آن را می‌آورد و و مدعی نبوت شکست می‌خورد؛ ولی ممکن است که افراد سراغ شئون پیرامونی بروند در آن جهات مثل و ماندی بیاورند و مدعی نبوت باید گام به گام با تک تک این شئون مقابله کند تا تحدی را مستقر سازد (توضیح تفصیلی در یادداشت ۶ بویژه در مثال «بدن انسان» و یادداشت ۷ و ۸).

۴. سه سطح استدلال در مقام فهمیدن معجزه بودن یا نبودن یک امر: فهم شخصی؛ فهم جمعی تاریخی؛ فهم نفس‌الامری؛ و تفاوت اینها در استدلالهای برای اثبات معجزه بودن هر چیز (از جمله قرآن).

هر امری که واقع شود، یک مقام ثبوت دارد که عبارت است از خود واقعه‌ای که رخ داده، که یک واقعیت نفس‌الامری دارد. اما برای اینکه در عالم مفاهمه انسانی به این واقع برسیم وارد مقام اثبات می‌شویم؛ که در اینجا دو چیز داریم: یکی تحلیل و تبیینی که هر شخصی (اعم از انجام‌دهنده و آورنده آن امر، یا افراد دیگر) برای آن ارائه می‌کند که این را «فهم شخصی» می‌گوییم؛ دوم تحلیل و تبیینی که اعتبار عمومی پیدا می‌کند که این را «فهم جمعی تاریخی» می‌گوییم. نکته بسیار مهم این است که اساسا هدف همه رسیدن به فهم نفس‌الامری است؛ اما این «فهم نفس‌الامری» همواره با شواهد اثبات می‌شود و کفایت شواهد در «فهم شخصی» و «فهم جمعی تاریخی» متفاوت است.

این مقدمه از این جهت ضرورت داشت که در هر ادعایی، چه‌بسا شواهدی برای یک نفر یافت شود که برای او قانع‌کننده باشد و او را به فهم نفس‌الامری برساند، اما به هر دلیلی نتواند دیگران را قانع کند؛ ولی بعدا همین شواهد، طور دیگری سامان داده شود و یا شواهد دیگری پیدا شود که جامعه علمی را قانع کند، مثل آنچه گفتیم از کاری که مارسلو نسبت به کار ویلیام هاروی در خصوص گردش خون انجام داد (یادداشت ۷). به تعبیر دیگر، در هر مدعایی دنبال «فهم نفس‌الامری» هستیم و با کفایت شواهد بدان فهم می‌رسیم. البته این کفایت شواهد، یک وضعیت «فهم شخصی» دارد و یک وضعیت «فهم جمعی تاریخی»؛

ممکن است هرکس برای خودش کفایت شواهد حاصل شود؛ اما وقتی در مقام بحث جمعی هستیم واضح است که مقصود من از کفایت شواهد، کفایتی است که جامعه متخصصان را متقاعد کند. (توضیح تفصیلی در یادداشت ۷).

### اکنون با تکیه بر این مقدمات سراغ توضیح اصل مدعا می‌روم.

در مقدمه دوم بیان شد که واقعیت قرآن از جنس هویت شخصیتی پسین است و اساساً هویت‌های شخصی و شخصیتی یکی پیچیدگی خاصی دارند چرا که ذووجه هستند. است. ما وقتی با یک هویت شخصی یا شخصیتی مواجه می‌شویم ممکن است روی نقطه اصلی آن شخص یا شخصیت دست بگذاریم، و ممکن است یکی از وجوه آن در ذهن ما پررنگ شده باشد که محور وجود آن نباشد. در توضیحات فوق معلوم شد که گاه آن نقطه اصلی شخص یا شخصیت مورد نظر به گونه‌ای است که همه می‌فهمند سنخ مشابه آن را کجا جستجو کنند و با رفتن به سراغ آن محور، متخصصان خیلی سریع متوجه مساله می‌شوند. در عصای حضرت موسی ع نقطه اصلی خیلی واضح بود؛ از این رو، خیلی سریع همگان از جمله مهمترین مخالفان یعنی فرعونیان سراغ سحر رفتند و ساحران به عنوان جامعه متخصصان نیز ابتدا پذیرفتند که این عصا احتمالاً از همین مقوله است و حاضر به مقابله شدند؛ اما در عمل دیدند که واقعا معجزه است. اما گاهی ممکن است فهم نقطه اصلی، خیلی سخت باشد و افراد سراغ ابعاد پیرامونی آن شخص یا شخصیت بروند.

در اینجا آن مقدمه چهارم برای بحث ما مهم می‌شود. ما دنبال فهم نفس‌الامری هستیم، اما برای قبول یا رد، در درجه اول به فهم شخصی و در درجه دوم به فهم جمعی تاریخی می‌رسیم. قرآن یک مقام ثبوت و واقعیت نفس‌الامری دارد (یعنی همین کتابی که جلوی ماست، که همه تحلیل‌های ما با ارجاع به آن است) و یک مقام اثبات دارد. در مقام اثبات هم، یک معرفی توسط پدید آورنده‌اش از آن ارائه شده است، و یک معرفی‌ای توسط دیگران؛ خواه این معرفی شخصی باشد یا اعتبار عمومی پیدا کند. ما در مقام بررسی ادعای معجزه بودن قرآن دو کار می‌توانیم بکنیم: بر معرفی آورنده‌اش تکیه کنیم یا بر معرفی‌ای که دیگران کرده‌اند.

اگر آورنده یک پدیده، راست‌گو و عالم بر فن باشد، آن چه که خودش معرفی می‌کند، همان است که در مقام ثبوت است. بعضی وقت‌ها یک کسی یک کاری انجام می‌دهد و خودش عالم بر فن نیست. یعنی خودش نمی‌فهمد دقیقا چه کرده است. در همان مثالی که قبلا در یادداشت شماره ۷ درباره زدن فرید توسط زید بیان شد یکبار خود زید متخصص پزشکی قانونی هم هست و می‌داند مشت زده، و مشت را هم دقیقا با قسمت استخوان انتهای انگشت وسط دستش زده است. اما گاهی متخصص نیست و ممکن است دقت نکند که چگونه مشت زده، اما متخصص پزشکی قانونی با دیدن محل ضربه می‌تواند شناسایی کند که او چگونه زده است. اگر آن کسی که دارد بیان می‌کند، خودش متخصص فن باشد و صادق باشد، علی‌القاعده نزدیک‌ترین حرف به واقعیت همان حرف است و عاقلانه این است که اول از همه نظر خود او را در مورد کاری که انجام داده بررسی کنیم.

## من در این گفتگوها قصد دارم دو کار انجام دهم:

ابتدا یک گزارش خیلی مختصری از وجوهی که دیگران مطرح کرده‌اند و به نظرم در حد خودش سخن قابل دفاعی است مطرح کنم؛ اما دغدغه اصلی‌ام که اساسا این بحث را بخاطر آن شروع کردم این است که سراغ آن وجه خاص اعجاز قرآن بروم که خود قرآن ادعا کرده است. البته این را واگذار می‌کنم به یادداشت بعدی. فعلا در این یادداشت به اختصار آنچه دیگران به عنوان وجوه اعجاز مطرح کرده و به نظرم در حد فهم جمعی تاریخی قابل دفاع است توضیح می‌دهم. دقت کنید. وقتی می‌گویم به لحاظ فهم جمعی تاریخی قابل دفاع است، یعنی باید نشان دهم که شواهد برای قبول این مدعا در حدی هست که جامعه علمی به کفایت شواهد گواهی دهد؛ و دوباره تاکید می‌کنم که قرار نیست مدعا به نحو برهان ریاضی‌ای که نقطه مقابلش محال است، اثبات شود. بلکه معجزه، طبق تعریفی که از ابتدا ارائه شد، باید به نحوی باشد که شواهد برای عموم متخصصان مربوطه کفایت کند که آنها اذعان کنند که انسانها بالفعل نمی‌توانند از آن جهت مورد نظر، مانند آن را بیاورند. تاکید می‌کنم چون شخصا تمایل دارم بحث سراغ محور اصلی‌ای که عرض شد برود این موارد را خیلی مختصر مطرح خواهم کرد؛ و اگر نیاز شد در رفت و برگشتهای بعدی تک تک موارد را تفصیل می‌دهم؛ اما هیچیک را محور اصلی اعجاز قرآن نمی‌دانم، بلکه علت اینکه اینها را مقدم مطرح کردم این است که آقای نیکویی در بحثهایشان چنان سخن می‌گویند که گویی همه ادله را بررسی کرده‌اند. من با توجه به اینکه بحثهای ایشان را خوانده‌ام در اینجا در حدی طرح بحث می‌کنم که اهل تحقیق بدانند که اولاً ایشان برخی از موارد را ندیده‌اند و ثانياً در برخی از موارد، تقریر ایشان از مساله از ابتدا نادرست بوده و ایشان (همانند مواجهه‌ای که در یادداشت‌های قبلی با بنده داشتند) ادله‌ای را نقد کرده‌اند که واقعا دلیل اصلی مدعا نبوده است.

**اکنون سراغ وجوهی می‌روم که برای اعجاز قرآن ذکر شده است؛ یعنی شواهدی که نشان می‌دهد این قرآن که محل استناد نبوت قرار گرفته (یعنی همراه با ادعای نبوت بوده)، امر خارق‌العاده‌ای است که مغلوب‌شدنی نیست.**

من در این یادداشت دو دلیل تقدیم می‌کنم که در یکی جنبه فهم شخصی غلبه دارد (یعنی مطلبی است که هرکس با فهم شخصی خودش می‌تواند صحت و سقم آن را بفهمد) و دومی جنبه فهم جمعی تاریخی (یعنی برای بحث در این زمینه باید سراغ شواهد تاریخی رفت و کفایت این شواهد برای مدعا امری است که متخصصان درباره‌اش قضاوت می‌کنند):

### **۱) نظم ریاضی کتابی که در طول ۲۳ سال در شرایط مختلف و ناظر به وضعیتهای کاملاً عینی نوشته شده است**

شخصاً بعد از دوران شکاکیت، و اول باری که معجزه بودن قرآن را پذیرفتم مبتنی بر این دلیل بود. با اینکه امروزه این دلیل را رمز اصلی تحدی قرآن نمی‌دانم اما گمانم این است که در مقام اثبات معجزه بودن قرآن به لحاظ فهم شخصی قوت فوق‌العاده‌ای دارد. مقدمتاً اشاره می‌کنم که مقصودم از نظم ریاضی همه مواردی نیست که برخی به طور ذوقی و استحسانی و یا تکلف آمیز، ذکر می‌کنند. بلکه علت اینکه بر فهم شخصی تاکید کردم از این بابت است که به نظرم این دلیلی است که هرکسی خودش می‌تواند برود و نظم‌های ریاضی (ارتباطات عجیب و حیرت‌انگیز عددی که بین حروف یک سوره، بین خود حروف در

قرآن، بین حروفی که در ابتدای سوره‌ها به عنوان حروف مقطعه آمده و میزان تکرار آنها در خود سوره و در کل قرآن، بین تعداد کلمات متضاد، و ...) را بررسی کند و هرکس که چنین بررسی‌ای انجام دهد خودش می‌یابد که موارد وجود چنین نظمی در قرآن بقدری زیاد است که اصلاً نمی‌تواند اتفاقی و تصادفی باشد.

اما این نظم ریاضی چگونه دلیل می‌شود؟ وجه اعجازش این است که نظم ریاضی اساساً یک نظم پیشین و دفعی است؛ یعنی امروزه چه بسا با کمک رایانه‌های بسیار قوی و بهره‌گیری از هوش مصنوعی بتوان کتابی در یک موضوع معین نوشت که تعداد کلمات و حروفش از چنین نظم خاصی برخوردار باشد. اما نکته در اینجا است که قرآن کریم با چنین نظم پیشینی، در بیست و سه سال و ناظر به موقعیت‌های اجتماعی مختلف نازل شده است. یعنی مثلاً یک بار، یک سؤالی کردند و بدان پاسخ می‌دهد، یک بار جنگی رخ داده، یک بار اختلافی پیش آمده، و ... و در این موقعیت‌های متفاوت و ناظر به وضع خاصی که در هر زمان و مکان خاصی بوده، آیات نازل شده است و آن وقت این نظم ریاضی در کل قرآن موجود است. یعنی نسبت‌های عددی بسیار عجیبی در کل این مجموعه است که هر کسی این کتاب را بخواند می‌بیند که گویی کسی با کمک برترین فن‌آورهای هوش مصنوعی همان ابتدای بیست و سه سال، متن این کتاب آماده کرده و نویسنده از اول می‌دانسته که چه واقعه‌ای رخ می‌دهد. این به طور واضح از توان انسانهای عادی بیرون است. حتی مرتاض‌ها و کسانی که پیش‌گویی می‌کنند و پیش‌گویی‌هایشان درست درمی‌آید نیز پیش‌گویی‌هایشان محدود است. این نظم ریاضی نشان می‌دهد که نویسنده این کتاب دقیقاً وقایع متعدد جزئی و کلانی را که قرار است در ۲۳ سال آینده رخ دهد از ابتدا می‌دانسته و تمامی جملات و عباراتی که می‌خواهد درباره این وقایع و نیز موضوعات مختلف اعتقادی و اجتماعی و ... بیان کند از ابتدا با یک پردازشگر بسیار قوی طراحی کرده است، که این جملات منطبق بر وقایعی که این بیست و سه سال رخ داده صادر شده است؛ چنین چیزی با همه پیشرفتهای رایانه‌ای امروز هم ممکن نیست چه رسد به آن روز.<sup>۱</sup>

---

۱. برخی از مواردی که مطرح شده نادرست یا تکلف‌آمیز است. ولی بسیاری از آنها درست است. مقالاتی در نقد اینها نوشته شده، غالباً بی‌انصافی است؛ چون فقط موارد اشتباه را ذکر کرده است؛ اما منتقدان نمی‌گویند بقیه موارد که درست است و کم هم نیستند، چه توجیهی دارد؟ مثلاً نسبت عجیبی که بین عدد ۱۹ و حروف مقطعه در سوره‌های مختلف وجود دارد تا حدی که با اینکه همه جا درباره مردمی که حضرت لوط سراغشان رفت تعبیر «قوم لوط» آمده اما در سوره «ق» که تعداد حروف «ق» نسبت معینی دارد کلمه «اخوان لوط» آمده است که اگر «قوم لوط» می‌آمد آن نسبت به هم می‌ریخت؛ و دهها مورد دیگر که ذکر آنها در این مجال نمی‌گنجد و به نظرم هرکس خودش باید برود و ببیند تا باور کند که واقعا خبری در کار است.

۲. شخصی می‌گفت: من دیدم کسی ادعا کرده که تعداد کلمه «یوم» در قرآن مطابق با روزهای سال است. رفتم المعجم المفهرس شمردم دیدم ۳۶۴ تاست. با خود گفتم آخر چرا سخن محکم نمی‌گویید، روزهای سال ۳۶۵ تاست نه ۳۶۴ تا. بعداً به مناسبتی مقدمه کتاب را خواندم دیدم نویسنده المعجم المفهرس در مقدمه کتاب می‌گوید با کامپیوتر خیلی دقت کردم که چیزی نیفتد اما عذرخواهی می‌کند که ۱۵ مورد افتاده است، و عجیب آنکه یک مورد از آنها یکبار کلمه یوم افتاده که با انضمام آن دقیقاً میشود ۳۶۵ روز!

## ۲) تجربه تاریخی تحدی بلاغی - معارفی قرآن کریم (سربلندی در تحدی بلاغی - معارفی)

در ادبیات متکلمان مسلمان سه دلیل مستقل برای اعجاز قرآن می‌توان یافت که هر یک بتنهایی می‌تواند یک دلیل جمعی تاریخی قلمداد شود. اما اگر سبک تشابک شواهد در استدلالات تجربی برای رسیدن به کفایت شواهد را جدی بگیریم؛ این سه در کنار هم فهم تاریخی جمعی معتبری را تدارک می‌کنند که اگر هم کسی بتواند در تک تک آنها مستقلا مناقشه کند می‌یابد که عرف عقلا و متخصصان، این سه در کنار هم را برای قبول آن مدعا کافی می‌دانند. با توجه به سابقه آقای نیکویی در عدم قبول براهین تجربی و مطالبه برهان ریاضی‌وار در حوزه تجربه ناچارم اشاره‌ای به این سبک تشابک شواهد داشته باشم.

همان که در یادداشت ۷ توضیح داده شد مبنای مهم در دانشهای تجربی کفایت شواهد است. از تفاوت‌های استدلال مبتنی بر شواهد، با استدلالات قیاسی منطق ارسطویی یا منطق ریاضی، این است که شواهد، نه در یک رابطه طولی تولیدی، بلکه در یک رابطه شبکه‌ای، احتمال صدق را تقویت می‌کنند تا مدعا به حد یقین معرفت‌شناختی برسد، نظیر تفاوت نمادگرایی با پیوندگرایی در هوش مصنوعی که امروزه مثال خوبی برای درک تفاوت رابطه طولی تولیدی با رابطه شبکه‌ای است. نمونه ساده آن را در پدیده تواتر مشاهده می‌کنیم. تواتر یک خبر، یعنی افرادی کاملاً مستقل از هم، در موقعیتهای متفاوت، هر یک از زاویه‌ای خبری را می‌آورد که گزارشهای آنها هر یک بتنهایی ارزش معرفتی یقینی ندارد (مثلاً اعتبار هر یک ۶۰ یا ۷۰ درصد است)؛ اما وقتی این اخبار در کنار هم قرار می‌گیرد به نحو شبکه‌ای همدیگر را تایید می‌کنند و برای انسان یقین معرفتی به وقوع واقعه مورد نظر پدید می‌آورد. یقین معرفتی به گزاره «رضاخان پهلوی، شاه ایران بود» برای ما از این باب است؛ و ما بر اساس شواهدی که هر یک اعتبارش بتنهایی ۶۰ یا ۷۰ درصد بوده، امروزه به لحاظ معرفتی تردیدی در این واقعه نداریم.

از این جهت که این سه دسته استدلال همگی ارائه شواهد بر یک مدعاست کنار هم گذاشتن آنها به نحو شبکه‌ای به تقویت توان استدلالی آنها منجر می‌شود و اگر یکی از آنها بتنهایی نتواند یقین معرفت‌شناختی ایجاد کند کنار هم قرار گرفتنشان این یقین را ایجاد می‌کند. آن سه استدلال عبارتند از:

### الف. فصاحت و بلاغت، همراه با تحدی، و عدم پاسخ عرب جاهلی تا به امروز

قبول این مطلب نیازمند توجه به دو مقدمه است: اولاً تحدی قرآن کریم صریح بوده است. قرآن کریم از همان اوایل<sup>۳</sup> خیلی واضح گفت اگر حقانیت قرآن را قبول ندارید مثلش را بیاورید. ثانیاً پیامبر اسلام ص یک شخص گوشه‌گیری نبود که کاری به نظامات اجتماعی نداشته باشد. بلکه با نظامات رایج بشدت درگیر شد و جنگهای فراوانی بین ایشان و مخالفانشان رخ داد و تاکنون دشمنان خیلی جدی در جهان دارد که از هر تلاشی برای نابودی آن دریغ نمی‌کنند.

---

۳. قرآن کریم در آیات ۴۹ سوره قصص، ۸۸ سوره اسراء، ۳۸ سوره یونس، ۳۴ سوره طور، ۱۳ سوره هود و ۲۳ سوره بقره، تحدی خود را مطرح کرده که ۵ سوره اول همگی مکی هستند و سوره بقره هم اولین سوره‌ای است که در مدینه نازل شده است.

همه می‌دانیم عرب جاهلی نتوانست در مقابل پیامبر به تحدی پاسخ بدهد. اگر پاسخی قابل اعتنا می‌داد که این همه جنگ رخ نمی‌داد. این‌ها با پیامبر این همه جنگیدند. جنگ خیلی هزینه‌بر است. اگر مدار فصاحت و بلاغت باشد، پس چرا این‌ها که اهل فصاحت و بلاغت بودند چیزی نیاورند که مسلمان‌ها قانع بشوند؟

دقت شود بحث من این نیست که تاکنون همه اعجاز ادبی قرآن را قبول کرده‌اند و کسی قرآن را نقد نکرده است. بلکه بحث من این است که تا امروز هر کاری کردند، و حتی نقد قرآن هم نوشته‌اند، اما هیچ کس جرات تحدی نکرده و محدود مواردی هم که تحدی کردند وقتی به متخصصان مراجعه می‌شود عموماً اذعان می‌کنند که سخیف است و برای مخالفان هم چنگی به دل نمی‌زند. دشمنان اسلام این همه برای نابودی اسلام هزینه کرده و می‌کنند، آیا به صرفه‌تر نیست که به جای این هزینه‌ها، یک چیزی شبیه قرآن بیاورند که قابل اعتنا باشد و مورد استقبال قرار بگیرد. کتاب‌های ادبی خیلی خوبی در جهان نوشته می‌شود. خود عرب، این همه شعر می‌گویند؛ این همه متن ادبی قوی می‌نویسند؛ این همه مسیحی سخنور عرب در تاریخ بوده و همین الان وجود دارد؛ اما چرا آن مسیحیانی که مدعی‌اند که یکی دو تا سوره آورده‌اند، این قدر سخیف است که خود مسیحیان حتی به عنوان یک متن ادبی متوسط هم بدان اعتنا نمی‌کنند.

در میان متکلمین در توضیح معجزه، نظریه‌ای به نام نظریه صرفه است، که می‌گوید هرکس قصد مبارزه کند خدا نمی‌گذارد. من صورت‌بندی رایج آن را قبول ندارم، اما چه‌بسا این نظریه از جنس اخبار بعد از وقوع است؛ یعنی گویی کسانی که نظریه صرفه را مطرح کرده‌اند یک چیزی در تاریخ دیده‌اند و همان را وجهی از معجزه بودن قرآن قلمداد کرده‌اند: با اینکه در زمینه‌های مختلف ادبی و علمی و ... بشر خیلی پیشرفته‌ها داشته اما هرگاه کسی خواسته به مقابله با قرآن برخیزد از سطح عادی زمان خودش هم پایین‌تر حرف زده است. چه‌بسا می‌خواسته‌اند بگویند: کسی که بخواهد از علم خدا استفاده کند و با خدا دربیفتد، کم می‌آورد، گیج می‌شود و از سخن گفتن عادی هم بازمی‌ماند! یعنی خود این، یک اعجاز است؛ مثل متفرق شدن مشرکین هنگام شنیدن آیه «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ ...» (سوره هود، آیه ۶۴) وقتی جمع شده بودند تا مثل قرآن بیاورند.

### **ب. عدم شکست بالفعل تحدی قرآن نسبت به کتبی مثل مثنوی و شاهنامه و ...**

زمانی که هنوز زوایای مثل بودن در مساله معجزه برایم حل نشده بود می‌گفتم من مثنوی را در مقابل قرآن می‌آورم؛ نهج‌البلاغه را در مقابل قرآن می‌آورم. بعداً متوجه شدم خود همین هم می‌تواند این از ادله جمعی تاریخی اعجاز باشد. دقت کنید: ایرانی‌ها که فارسی‌زبان هستند، علی‌القاعده، از مثنوی و دیوان حافظ باید بیشتر لذت ببرند، یا از قرآن؟ می‌دانید که حتی زمان پهلوی، برنامه شاهنامه‌خوانی را راه انداختند که شاهنامه فردوسی را جایگزین قرآن کنند، اما نشد. با اینکه شعر فردوسی، زبان فارسی بسیار راحت و روانی است، چرا نشد؟ این خودش جای سؤال ندارد؟! یعنی اگر کسی بخواهد برای تحدی با قرآن کتاب‌های خوبی را که تحت آموزش قرآن پدید آمدند در مقابل قرآن قرار دهد، تاریخ نشان می‌دهد که آنها هم عملاً نتوانستند با قرآن رقابت کنند. مثلاً نهج‌البلاغه به این زیبایی، اما عموم افراد این قدر که از قرآن لذت می‌برند، نمی‌توانند با نهج‌البلاغه ارتباط



برقرار کنند. افراد خاص را نمی‌خواهم بگویم؛ بلکه عموم جامعه. چرا قرآن نزد فارسی‌زبان‌ها بیش از آثار حافظ و سعدی و مولوی و فردوسی خوانده می‌شود؟ خوب، اگر زیبایی و ... باشد یک فارسی‌زبان که علی‌القاعده باید از شعر فارسی بیشتر لذت ببرد و بیشتر به حفظ آن اهتمام بورزد. اما چرا قرآن و حتی حفظ قرآن در میان فارسی‌زبانان این اندازه بیش از دیوان حافظ و سعدی و ... و حفظ آنها مطرح است؟

### ج. آوردن معارفی عمیق و متنوع توسط یک پیامبر اُمّی، که هیچیک از آنها در طول قرون متمادی رد قطعی نمی‌شود.

می‌دانیم که به لحاظ تاریخی بر اساس شواهد و قرائن کافی و مورد قبول دوست و دشمن، پیامبر اکرم ص اُمّی و درس‌نخوانده بود. یک آدم بدون هرگونه تحصیلات، در یک دوران که شدت جهل و نادانی بقدری است که به دوران جاهلیت معروف شده، متن عالمانه‌ای آورده است که بزرگان معرفت و ادب و فلسفه، در خصوص بسیاری از مباحث آن قرن‌ها انگشت به دهان مانده‌اند و از عمق برخی مطالب آن ابراز تحیر کرده، و بعد از هزار و چندصد سال، هیچ حرفش، رد قطعی نشده است. قرآن در عرصه‌های مختلف حرف زده، از عرصه فلسفه و روانشناسی و جامعه‌شناسی گرفته تا زمین‌شناسی و جهان‌شناسی و ... کتابی نیست که فقط ناظر به حوزه معرفتی معینی باشد. با این حال، در تاریخ علم و دانش، هیچ سخنی از آن ابطال قطعی نشده است. اینکه یک آدم بدون هرگونه تحصیلات علمی حتی در حد سوادآموزی، کتابی بیاورد که حاوی معارف متعددی در عرصه‌های مختلف باشد که از طرفی برخی گزاره‌هایش اعجاب اهل فن را برانگیزاند و از طرف دیگر، هیچیک از آن معارف در طول قرون متمادی به طور قطعی رد نشود، آیا کاری نیست که هیچ بشر دیگری نتوانسته و نمی‌تواند انجام دهد؟! نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت ...

دقت کنید. من قبول دارم در خیلی حرف‌هایش مناقشه شده و می‌شود. اما شما روی هر کتابی که به موضوعات مختلف و متنوع پرداخته باشد دست بگذارید (از کتب فلاسفه‌ای همچون افلاطون و ارسطو گرفته تا سایر کتبی که ادعای آسمانی بودنش می‌شود و ما آنها را تحریف‌شده می‌دانیم)، بالاخره یک جاهایی است که رد قطعی شده است؛ چون از علم زمان خودش استفاده می‌کرده است.<sup>۴</sup> الآن هم در برخی آیات قرآن مناقشه می‌کنند. اما شما هم می‌توانید به همه مناقشات پاسخ بدهید؛ یعنی هیچ جای

---

۴. بله، ممکن است کسی از آیه‌ای برداشتی کرده باشد، و بعدی‌ها گفته باشند این برداشت غلط است. اما این آیه بوضوح دلالت بر آن مطلب دلالت نداشته است. نگوئید قرآن با مبهم‌گویی فرار کرده است. قرآن خیلی موارد واضح حرف زده است. بله، مواردی بوده که آن موقع علم‌شان نمی‌رسید، ولی قرآن بر اساس علم آن روز سخنش را تنظیم نکرده است؛ و البته آن موقع هم نمی‌توانستند آن سخن قرآن را درست توجیه کنند. امیدوارم به تاسی از برخی فیلسوفان علم نگوئید در علم، پرونده هیچ چیز بسته نمی‌شود؛ چون این ادعایی است که براحتی در عرصه تخصصی می‌توان بطلانش را نشان داد و کسانی چنین ادعاهایی کرده‌اند یا از برخی مصادیق مهم غفلت کرده و یا واقعا در حیطه مربوطه تخصص نداشته‌اند. در هر علمی وقتی حدی از رشد رخ دهد خیلی از پرونده‌ها بسته می‌شود. مثلاً در فیزیک و نجوم، پرونده مسطح بودن زمین و یا ثابت بودن زمین بسته شده است. مخصوصاً به لحاظ سلبی خیلی واضح است که پرونده خیلی از امور بسته می‌شود و غلط بودن برخی دیدگاهها بعد از مدتی ولو طولانی، در علم برای همگان واضح می‌شود.

قرآن رد قطعی نشده است. هیچ کتابی را اینطور نداریم. توجه شود نمی‌خواهم بگویم کتاب‌هایی که رد قطعی نشده‌اند، معجزه‌اند. بلکه بحث بر سر این است که یک آدم بدون هرگونه تحصیلات و حتی بدون سوادآموزی کتابی حاوی معارف متنوع آورده و بر آن کتاب تحدی کرده و هم برخی معارفش اعجاب اهل فن را برانگیخته و هم تاکنون هیچ فرازی از آن به طور قطعی رد نشده است. این را امر خارق‌العاده‌ای می‌بینیم که مثل آن را نمی‌توان یافت.

### جمع‌بندی دلیل دوم:

ادعای معجزه بودن قرآن این است که قرآن کریم کتابی خارق‌العاده است که انسانهای دیگر از آوردنش ناتوان‌اند. سه دلیل فوق در کنار هم یک دلیل تاریخی جمعی معتبر را برای قبول این مدعا تدارک می‌بینند: قرآن کتابی است که صریحا تحدی کرده و خودش پذیرفته که اگر مثل آن را بیاورند کذب بودنش اثبات می‌شود. دین اسلام هم یک دین بشدت اجتماعی و وسط صحنه بوده و دشمنان جدی داشته که قرن‌ها برای نابودی‌اش هزینه کردند. چرا تاکنون در قبال آن کتابی که به لحاظ ادبی حتی ارزش باقی ماندن داشته باشد ارائه نشده است؟ به علاوه بلاغت قرآن کریم صرفا بلاغت ادبی محض نیست، بلکه همراه با مضامین معرفتی بلند و حاوی معارف متعددی در عرصه‌های مختلف دانشی است؛ آن هم از سوی کسی که خودش هیچ سابقه تحصیلات ندارد در جامعه‌ای که به جاهلیت معروف است و تعداد باسودهایش انگشت‌شمار است. چگونه می‌شود کسی با این سابقه در میان قومی که به سخنوری و بلاغت مشهورند کتابی بیاورد که علاوه بر بعد بلاغی، حاوی مضامین معرفتی بلندی باشد که در طی قرون متمادی هیچیک از آن معارفش به طور قطعی رد نشود؛ و در عین حال وقتی در جامعه‌ای مثل جامعه فارس‌زبانان وارد می‌شود علی‌رغم وجود آثار فاخر ادبی و علمی در آن جامعه، نزد عموم مردم آن جامعه اعتباری بیش از اعتبار آثار زبان خودشان پیدا می‌کند به طوری که مراجعه عموم مردم برای خواندن و حتی حفظ کردن آن، با فاصله زیادی، بیش از مراجعه عموم مردم همان زبان به خواندن و حفظ آثار ادبی خودشان است؟! این شواهد کنار هم آیا به لحاظ تاریخی اثبات نمی‌کند که قرآن کریم کتابی خارق‌العاده است که انسانهای دیگر از آوردنش ناتوان بوده‌اند؟

در پایان دوباره یادآور می‌شوم که استدلالات بیان شده در این دو دلیل، از جنس کفایت شواهد است که اگر قرار است بحثی شود باید در کفایت این شواهد برای مدعا بحث کرد نه اینکه محال بودن خلافتش را انتظار داشت. یعنی اموری است که وقتی کنار هم می‌گذاریم، معلوم می‌شود که قرآن کریم، کتاب خارق‌العاده‌ای بوده است که آدم‌های عادی از ارائه آن ناتوان‌اند. البته من وجه اصلی اعجاز، را همان می‌دانم که در قرآن آمده که ان شاء الله اگر بحث پیش برود به سراغ آن دلیل خواهم کرد.

والسلام علی من اتبع الهدی

حسین سوزنچی